۷۰. رؤیت هلال (۱۴۰۴/۰۲/۲۱)

سال تحصیلی (۱۴۰۴-۱۴۰۳) - یکشنبه،۲۱ اردیبهشت ۱۴۰۴ موضوع: بررسی مفاد روایت عمربن یزید (۱)

- پیش‌گفتار(چکیده)
- رجوع به نرم‌افزار انساب پیرامون ذریه جعفر
- فطرت ذهن بشر در موضوع محوری در متن، نه سند محوری
- تحقیقی راجع به عمار بن موسی ساباطی
- تنبیه ثالث مصباح سید بحرالعلوم
- اختلاف نسخ
- وجه انتساب ضعف به سند روایت بطن نخله توسط سید؛ وصف دهقان و مجهول شدن عبیدالله بن احمد
- محتوای روایت بطن نخله
- سه احتمال در روایت اهل بطن نخله
- توثیق حمید به زیاد و علی بن حسن طاطری
- واقفی متعصب و واقفی ظاهری
- ترحم امام رضا علیه‌السلام برای حمزة بن بزیع
- عبارت دو پهلوی معصومین و رویکرد ایشان در مواجه با محکمات
- اشتباه علامه در حمزة بن بزیع در کتاب خلاصه

پیش‌گفتار(چکیده)

موضوع اصلی:
بیان احوال جعفر بن علی.

موضوعات فرعی:
معرفی نرم افزار موسوعة أنساب آل البیت ع، موافقت فطرت با موضوع محوری، بررسی احوال عمار ساباطی، بررسی معنای شاذ، وجه انتساب ضعف به روایت بطن نخله، نکته ای در مورد ترضّی صدوق، فقه الحدیث روایت بطن نخله و بیان احتمالات، توثیق حمید بن زیاد و طاطری، فرق واقفیه و فطحیه، ترحّم امام هشتم برای حمزة بن بزیع واقفی، لیس القول ما قال الهشامان

رجوع به نرم‌افزار انساب پیرامون ذریه جعفر

راجع به ذریه جعفر بن علی مطلبی فرمودند؛ قبلاً بحثی از ذریه ایشان شد. یکی از آقایان فرمودند یک نرم‌افزار هست که مفصل انساب را آورده است. سازمان نور مفصل روی انساب کار کرده‌اند. آقا هم الآن فرمودند کتاب «موسوعة انساب آل البیت علیهم‌السلام» سه جلد بزرگ است. در این کتاب آورده‌اند که ذریه جعفر الآن بالای نود درصد سنی هستند.

شاگرد: الآن خیلی مالک نیست.

استاد: بله، ایشان نمی‌خواهند حرف شیخ مفید را رد کنند. می‌گویند زمان شیخ هم زمینه این بود که منتشر شوند. علی ای حال اینها سنی هستند. فقط دو بیت از ذریه ایشان در هند و کربلا هستند که شیعه هستند. بقیه بالای نود درصد همه سنی هستند. ساداتی هستند که همه سنی هستند.

شاگرد: خوب است ببینیم جعفر را قبول دارند یا نه.

استاد: بله، خوب است که از اینهایی که شیعه اند از بیوت آنها سؤال شود که دید آنها نسبت به جعفر چگونه است. بعید نیست کسانی که در عراق هستند همان هایی باشند که شیخ مفید گفتند من آنها را می‌شناسم. فقط می‌مانند ببینیم این کتاب موسوعه ای که فرمودید در نرم‌افزارها آمده یا نه. در نرم‌افزار انساب سازمان نور آمده یا نه.

شاگرد۲: در سال دو هزار و چهار چاپ شده است.

استاد: حدود بیست سال می‌گذرد. ظاهراً این نرم‌افزار انساب متأخر است. احتمالاً آن جا آمده باشد. هر چه شما برخورد کردید بفرمایید.

شاگرد: نسبت به فطحیه مطلبی فرمودید. جناب ویس بن یعقوب از کسانی شمرده شده که قائل به امامت عبدالله افطح شده و با بقاء بر امامت عبدالله به امامت امام کاظم علیه‌السلام اعتقاد پیدا کرده و بعد وقف کرده‌اند و سپس توبه کرده و به امام رضا علیه‌السلام رجوع کرده است. جالب است فردی از اجلاء است که همه این مراحل را طی کرده است. موافق با فرمایش شما است که برای حفظ جان امام است.

استاد: همین ویس نبود که امام رضا علیه‌السلام به آن شخص دستور دادند که روی قبرش آب بریزد؟! به ذهنم این جور می‌آید. الآن که مردم روی قبرها آب می‌ریزند، شاید از آن جا است. این جور یادم هست که امام رضا علیه‌السلام به آن خادم گفتند برو آب بریز. به‌خصوص قبر او را اسم بردند و گفتند این کار را انجام بده. البته من از حافظه می‌گویم. ببینیم این حدیث آب ریختن روی قبر برای یعقوب بن ویس بود یا ویس بن یعقوب[1].

شاگرد: معموماً مذهب باطله می‌ماند، ولو اتباعش کم باشد. ولی خبری از فطحیه و واقفه نیست.

استاد: بله، امروز هم نکاتی راجع به واقفه عرض میکنم.

شاگرد۲: برخی میگویند عبدالله کوفی از مجاهیل است. لذا اصل روایت را قبول نمیکنند. شما قبول می کنید؟

---

[1] وسائل الشيعة ط-آل البيت ویسندہ : الشيخ حرّ العاملي جلد : 3 صفحہ : 197؛ «محمّد بن عمر بن عبد العزيز الكشي في كتاب (الرجال) : عن علي بن الحسن ، عن محمّد بن الوليد ، أن صاحب المقبرة سأله عن قبر يونس بن يعقوب...».

فطرت ذهن بشر در موضوع محوری در متن، نه سند محوری

استاد: روایت «خذوا ما رووا»؟

شاگرد۲: بله. لذا اشکالی هم به بنی فضال نیست.

استاد: ببینید سلیقه من به این صورت است. اصلاً ذهن من سند محور نیست. کجا انسان گیر بیافتد آن وقت نگاه کند که چه گفته اند. و الّا وقتی محتوا را دریافت می‌کند، اول باید محتوا را به‌عنوان یک موضوع تحلیل کند. جلوترها هم عرض کردم که در تشابک شواهد حرف اول را تحلیل موضوع می‌زند. نباید تحلیل موضوع را دست کم بگیریم. یعنی هر حرفی از دهان کسی در می‌آید، یک هم بافته‌ای از موضوعات است. الآن ویتامین کمپلکس می‌گویند. خدای متعال به فطرت ذهن ما این را داده است. یعنی ذهن نوع بشر تا یک چیزی را می‌شنوند، به‌صورت ناخودآگاه این تحلیل را انجام می‌دهند. فقط می‌خواهد که آدم اسم ببرد و نشان بدهد. لذا اگر به فرمایش شما به جایی رسیدیم که کار گیر کرد، مانعی ندارد. ولی اینکه این حدیث باشد و مرحوم شیخ الطائفه با این فاصله در کتابشان بیاورند...؛ اینکه به‌خاطر کسی که ما نمی‌شناسیم مبادرت به انکار کنیم، صحیح نیست. کسانی که در این سلسله سند اسم او را برده‌اند، چه بسا کسانی بودند که او را می‌شناختند. مگر هر چه شناخته شده گفته شده؟! ای هر چه گفته شده به دست ما رسیده است؟! ولی من حرفی ندارم. شاید هم در کلمات به فرمایش شما برخورد کرده بودم.

تحقیقی راجع به عمار بن موسی ساباطی

نکته بعدی؛ زحمت کشیدند دو فایل را راجع به مباحثه دیروز گذاشتند. اولی راجع به زندگی ان‌مه شخصی عمار بود و دومی هم راجع به شذوذ و عجمه در روایات عمار بود. هر دو هم فایل خوبی است. اینها مطالب مهمی است. اولی که تحقیق کرده‌اند فرموده‌اند تحقیقات شخصی خودم است. می‌فرمایند من تحقیق کردم مجموع روایات عمار بن موسی ساباطی با حذف مکررات دویست و پنجاه و چهار روایت است. کتابی که به ایشان نسبت داده شده، صد و هشتاد و شش تا است. خب حالا چرا ایشان جدا کرده‌اند؟ یعنی کدام روایت بوده که در کتاب نبوده، ایشان یکی می‌زانی داشته‌اند. آن جا ایشان ذکر نکرده‌اند. باید از محضرشان سؤال کنیم که به چه می‌زان می‌گویند اینها در کتاب بوده و آنها نبوده است؟ علی ای حال آن چه که جالب بود این است که مجموع روایات ایشان دویست و پنجاه و چهار روایت باشد. صد و بیست روایت از او در کافی آمده باشد! یعنی قریب به نصف از روایات او آمده است. لذا عبارت دیروز که خواندیم، این بود که گفتند مرحوم شیخ فقط گفته اند «له کتاب کبیر جید معتمد». نجاشی معتمد را نفرموده اند. اما گمان من این است که اگر شیخ به‌طور واضح صد در صدی می‌دانستند که نزد نجاشی و طائفه کتاب کبیر معتمد نیست، حتما لازم بود بگویند «کتاب کبیر جید معتمدی/ معتمد عندی». لازم بود اینطور بگویند. اما وقتی می‌گویند «کتاب کبیر جید معتمد»، یعنی «معتمد عند الطائفه». شما شیخ الطائفه هستید، اگر نظر خاص خودتان است باید بگویید. اگر نگویید این جور بر می‌آید. معتمد بودنش هم مانعی ندارد.

دیروز هم احتمالی را فرمودند که شاذ در مقابل مشهور روائی است، نه مشهور عملی و فتوایی؛ شما ببینید تا الآن مانده که می‌گوییم روایاتی هست که شهرت روائی ندارد اما معمول به‌ها است. می‌گوییم عمل جابر سند است ولو ضعیف باشد. و اعراض کاسر سند است ولو اعلی الاسانید باشد. عبارت معروف است. «کلما ازداد الخبر صحاتا ازداد باعراض المشهور عنه ضعفا». این یعنی از روز اول معلوم بوده که این جور نبوده هر چه شهرت روائی دارد را بگذارند و هر چه شهرت روائی ندارد تصفیه کنند. خود همین کاشف از این است که حتی روایاتی که شهرت روائی نداشتند حاضر بودند به آنها عمل کنند و با این عمل آن شذوذ ضعف سند را جبر کنند.

علی ای حال می‌خواستم مراجعه به این دو فایل را تذکر بدهم. شروع کار عمار جالب است. شعری دارند که می‌گوید «روز اول کامدم دستور تا آخر گرفتم»، این شاه فرمایش شما آقایان است. عمار ابتدا سنی بود. اول کار که آمد به حضرت عرض کرد: «السلام علیک ایها عم رسول الله». حضرت فرمودند این جور سلام می‌دهی؟! گفت «السلام علیک ایها رسول الله». حضرت فرمودند نشد. گفت «السلام علیک ای وصی رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وآله». گفتند حالا درست شد. بعداً هم به‌خاطر کرامتی که از روز اول از حضرت دید، فدائی حضرت شد. فهمید نفس قدسی این آقا به کل عالم وصل است. از همه چیز خبر دارند. لذا دیگر از مری‌های حضرت شد. اینکه می‌گوییم تا آخر فحطی ماند، نمی‌دانم چطور است. اهل البیت علیهم السلام دستگاه خودشان را دارند. در واقفیه هم حالا می‌رسیم.

تنبیه ثالث مصباح سید بحرالعلوم

حال سر بحثی برویم که مطرح بود. روایت این بود: مرحوم سید بحر العلوم در تنبیه ثالث که پایان رسالهای بود که محضرتان دادیم، فرمودند:

> **الثالث: روى الكليني (طاب ثراه) في كتاب الروضة، بسند ضعيف، عن عمرو بن يزيد، قال: قلت لأبي عبد الله عليه السّلام: إنّ المغيرية يزعمون أنّ هذا اليوم لهذه الليلة المستقبلة، فقال: كذبوا، هذا اليوم لليّلة الماضية، إنّ أهل بطن نخلة حيث رأوا الهلال قالوا: قد دخل الشهر الحرام.**
>
> **و استدلّ بعض فضلاء المتأخّرين بهذه الرواية على عدم اعتبار الرؤية قبل الزوال، قال: و وجه الدلالة أنّه يفهم منه أنّ الهلال إذا رئي فاليوم المستقبل و الليلة المستقبلة أوّل الشهر، و أنّ اليوم تابع لليّلة الماضية. و هو كما ترى.[1]**

---

[1] رؤيت هلال، ج۳، ص: ۱۹۸۶

اختلاف نسخ

«روى الكليني (طاب ثراه) في كتاب الروضة، بسند ضعيف، عن عمرو بن يزيد»؛ در کتابخانه مجلس دو نسخه از مصابیح سید هست. ظاهراً این بخش چاپ جدید نشده است. سند ضعیف نیست. مرحوم مجلسی فرمودهاند موثق است. دیگران هم فرمودهاند. حتی در آلاء الرحمن فرمودهاند «بسند صحیح». شاید صحیح ایشان نظر خودشان باشد ای یک سهو القلم شده باشد. علی ای حال چرا «بسند ضعیف»؟! آن هم از کسی مثل سید بحر العلوم؟!

اینکه فرمودند «طاب ثراه»، من این دو نسخه را تطبیق دادم؛ یک نسخه بود که شانزده سال بعد از وفات سید بحرالعلوم نوشته شده بود، این در آن نسخه هست. چون کاملاً دارد «طاب ثراه». در نسخه دیگر این را ندارد. در آن نسخه دارد: «روى الكليني» و یک علامت کوچکی مثل «ره» دارد. این «طاب ثراه» با همین خصوصیت در نسخه هزار و چهارصد و سی و سه است.

هر دو نسخه خطی «بسند ضعیف» را دارند. من نگاه کردم تا ببینم آیا ناسخ ممکن است اشتباه کرده باشد ای نه؟ مثلاً ایشان «موثق» گفته و ناسخ اشتباه کرده. اما دیدم ظاهر نسخههای خطی در حدود نود و هشت درصد همین کلمه «ضعیف» است.

همین نسخه ای که «طاب ثراه» دارد، در کلمه «عمرو بن یزید» واو را دارد. «عمرو بن یزید» ثبت است. اما عمرو نیست، بلکه عمر بن یزید است. در آن نسخه خطی عمر بن یزید است. این خوب است.

وجه انتساب ضعف به سند روایت بطن نخله توسط سید؛ وصف دهقان و مجهول شدن عبیدالله بن احمد

خب چرا ایشان «بسند ضعیف» گفته؟ در خاطرم بود که قبلاً از این روایت بحث کرده‌ایم. گشتم و دیدم بله، در سه جلسه بحث کرده‌ایم. جلسه صد و شصت و یک، صد و شصت و دو، صد و شصت و سه راجع به این حدیث مباحثه کرده‌ایم. نسبتاً هم مفصل بود. راجع به سند در آن جا احتمالی دادم؛ الآن هم که دوباره نگاه کردم تنها چیزی که در سند ذهن من را جلب کرد، همان «طاطری» بود که در چند جلسه قبل هم عرض کردم. در کافی، جلد هشتم، صفحه سیصد و سی و دو، حدیث پانصد و هفده را عرض کردم. اگر یادتان باشد، گفتم نُه روایت است که اول سند آمده و بقیه تعلیق به یکی شده‌اند. از حدیث پانصد و نه شروع می‌شود و حدیثی که ما بحث می‌کنیم پانصد و هفده است. در حدیث پانصد و نه صدر سند هست. حدیث ما هم که از ابان عن عمر بن یزید بر آن تعلیق شده است. سند روایت اول این است:

> حُمَيْدُ بْنُ زِيَادٍ عَنْ أَبِي الْعَبَّاسِ عُبَيْدِ اللَّهِ بْنِ أَحْمَدَ الدَّوْقَانِ عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحَسَنِ الطَّاطَرِيِّ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ زِيَادٍ يَعْنِي السَّابَرِيَّ عَنْ أَبَانٍ عَنْ صَبَّاحِ بْنِ سَيَابَةَ عَنِ الْمُعَلَّى بْنِ خُنَيْسٍ[1]

صباح بن سیابه برای حدیث ما نیست. در حدیث ما فقط ابان شریک می‌شود. یعنی «عن ابان عن عمربن یزید» می‌شود. این سند است. مرحوم مجلسی و خیلی دیگر فرموده‌اند که این روایت موثق است. یعنی بین سند واقفیه داریم. دو نفر واقفیه هستند. حمید بن زیاد و علی بن حسن طاطری. در ذهن من بود که چرا سید «ضعیف» فرموده‌اند. تنها چیزی که در ذهنم پر رنگ می‌شد این بود که علی بن حسن طاطری را شدید العناد گفته اند. با مخالفین خودش از امامیه برخوردهای خیلی شدیدی داشت. مهم این است که ولو نجاشی او را توثیق کرده اما مرحوم شیخ صریحاً فرموده اند که ثقه است. گفته اند از اهل ثقه روایت می‌کند. این می‌تواند مشعر به این باشد که شیخ نگفته اند خود او ثقه است بلکه روایاتی که نقل می‌کند از اهل ثقه است. پس مروی عنه او را توثیق کرده‌اند ولی خودش را نه. این‌ها احتمالاتی بود که در ذهنم می‌رفت و می‌آمد؛ در مورد این‌که چرا مرحوم سید فرموده‌اند «بسند ضعیف». ولی مرحوم مجلسی و دیگران تعبیری به موثق می‌کنند. برای آن‌ها توثیق آمده است. نجاشی کم کسی نیست که هر دو را توثیق کرده است. تا این‌که به گمانم امروز حل شد.

شاگرد: احتمال اینکه «عمرو بن یزید» خوانده باشند، نیست؟

استاد: نه. عمر بن یزید در سند از اجلاء است. در مباحثه عرض کردم که حضرت مدال به او دادند و فرمودند «انت منا اهل البیت».

شاگرد۲: عمر بن یزید مشترک است. میتواند بیاع ساباری باشد و میتواند عمر بن یزید بن ظبیان هم باشد. ابن ظبیان مجهول است. ولی آن را به روایت ابن ابی عمیر توثیق کردهاند. شاید سید این نوع توثیق را قبول ندانسته باشند و وجه ضعف همینجا باشد.

استاد: ممکن است. ولی برای من طور دیگری حل شد. ببینید مرحوم آقای خوئی در مستند عروه به ضعف این روایت تصریح میکنند و علّت ضعف را بیان میکنند. ایشان این روایت را در کتاب حج میآورند. بعد فرمودهاند سند این روایت به عبد الله بن احمد الدهقان ضعیف است. میگویند در وسائل عبد الله بن احمد الدهقان هست و در کافی عبید الله بن احمد الدهقان است. سند این بود: «حُمَيْدُ بْنُ زِيَادٍ عَنْ أَبِي الْعَبَّاسِ عُبَيْدِ اللَّهِ بْنِ أَحْمَدَ الدِّهْقَانِ». فرمودند او مجهول است و توثیق نشده است. ایشان صریحاً این را فرمودند. من گفتم چطور توثیق نشده؟! دیگران و همینجا تذکر دادهاند که «الظاهر انه ابن نهیک». البته بعضی جاها ابو نُهیک آمده اما ظاهراً همان نَهیک است. مرحوم میردامداد در تعلیقاتی که بر رجال کشی دارند، تصریح میکنند به فتحه. حتی اگر «آل نَهیک» در عراق معروف باشند، ضبطش هم باید عرفی باشد. وقتی «آل نَهیک» میگویند بعید است که نُهیک باشد. علی ای حال به این مطلب اشاره کردهاند. به گمانم برای مرحوم مجلسی واضح بوده که این عبید الله همان عبید الله بن احمد بن نهیک است. خب پس چطور مرحوم خوئی فرمودند مجهول است؟! احتمالاً سید هم ناظر به همین بودند.

نکته سر این است: در کتب رجالی که اسم عبید الله ای عبدالله آمده، همانطور که در وسائل چاپ السلامیه هم هست و مرحوم خوئی میفرمایند «عبد الله بن احمد الدهقان» است. اما در چاپ آل البیت «عبید الله» آمده است. نمیدانم تصحیح سندی کردهاند ای نسخه ای داشتند؟ آقای خوئی میفرمایند در وسائل «عبد الله» است. وسائلی هم که ایشان میگویند همین وسائل السلامیه است. چاپ بیست جلدی است. نه چاپ سی جلدی.

بنابراین زیر کلمه «الدهقان» خط کشیدیم. در هیچ کتاب رجالی که احوال اینها را گفته اند این عبید الله ای عبدالله بن احمد بن نهیک را هیچ کجا به «الدهقان» توصیف نکردهاند. وصف های جور واجوری برای او آوردهاند اما «الدهقان» در هیچ کتاب رجالی ای نیست. اینجا بود که حدس قوی شد که مثل مرحوم آقای خوئی همانطور که در رجالشان دارند، میگویند مجهول است. عبید الله بن احمد الدهقان ای عبد الله بن احمد الدهقان، مجهول است. وقتی مجهول شد سند ضعیف میشود. چه بسا سید هم از همین لفظ «الدهقان» استفاده کردهاند و گفته اند در کتب رجالی احمد الدهقان مجهول است. بهخاطر این جمل فرمودند «بسند ضعیف». اما مثل علامه مجلسی و سائرین گفتند «عبید الله بن احمد» شیخ و شاگردش معلوم است، این همان ابن نهیک است. همانی است که همه او را میشناسند. حال در بعضی از نسخههای عبدالله بن نهیک است و همین شخص عبید الله بن احمد بن نهیک هم هست. بنابراین به گمانم دلیل ضعف همین باشد. نه اینکه عمر بن یزید مشترک بین دو نفر باشد. شاید در آن مشکلی نداشتند. علی ای حال این چیزی بود که طلبگی رسیدم.

فقط میماند تا ببینیم از مستندات اصل کتب رجال –نه کتب متأخر- جایی داریم که وصف عبدالله بن احمد بن نهیک به دهقان شده؟ ای تنها در سند روایت با وصف الدهقان آمده است. اگر در کتب تراجم الدهقان باشد، دیگر کاملاً صاف میشود و مستند است و از حدس فراتر میرود که او همین خود ابن نهیک است که توثیق شده است. هیچ مشکلی در عبیدالله بن احمد نهیک نیست. لذا نسبت به او سند صحیح میشود. ولو نسبت به حمید بن زیاد و علی بن حسن طاطری موثق میشود. آن دو واقفی هستند. این ابن نهیک که واقفی نیست. توثیق شده امامی است.

نکته‌ای پیرامون ترضی صدوق

شاگرد: این‌که فرمودید در برخی از نسخه‌ها «طاب ثراه» ندارد، این سؤال در ذهنم آمد: خیلی از جاها برای توثیق اشخاص به ترضّی تمسک می‌کنیم. ممکن نیست که بعداً نسّاخ اضافه کرده باشند؟

استاد: در مثل ترضی جناب صدوق که بعید است. چون به‌عنوان یک بحث بین اهل فن مطرح شده است. صدوق جدا می‌کنند. یعنی کسانی که معلوم است سنی هستند، ترضی نمی‌کنند. اگر این جور بود که یک ناسخ جاهلی وقتی می‌دید شیخ صدوق است، یک «رضی الله عنه» اضافه می‌کرد! خب چرا بعدی‌ها را نگفته است؟! لذا نسبت به صدوق نمی‌توان این‌گونه گفت. در غیرش هم نمی‌دانم. باید موردی نگاه کنیم. اما این «طاب ثراه» در این روایت، معلوم نیست در قلم سید بحر العلوم آمده یا نه. بله، در قلم آن ناسخی که شانزده سال بعد از وفات سید مصابیح را استنساخ کرده آمده است. ولی در آن نسخه خطی هم علامت «ره» آمده است.

بنابراین طبق فرمایش ایشان، به ذهن می‌رسد که مشکل مرحوم سید دقیقاً از کلمه «الدهقان» بوده است. نه از «عمر بن یزید» و .... در آن‌ها هیچ مشکلی نداشتند. این «الدهقان» مشکل ایجاد کرده است. چون در هیچ‌کدام از کتب رجالی عبید الله بن احمد الدهقان نداریم. عبید الله بن احمد بن نهیک داریم. هیچ کجا او را به الدهقان توصیف نکرده‌اند. لذا نزد سید مجهول شده است. ولی نزد علامه مجلسی واضح بوده که همان ایشان است. لذا به‌خاطر وجود آن دو نفر موثق فرموده‌اند. این هم به‌خاطر سند است. در مورد متن روایت سه جلسه صحبت کردیم.

---

[1] الكافي- ط الاسلامية نویسنده : الشيخ الكليني جلد : ۸ صفحه : ۳۳۱

محتوای روایت بطن نخله

خلاصه آن حرفها هم این بود:

«إنّ المغيريه يزعمون أنّ هذا اليوم لهذه الليلة المستقبلة، فقال: كذبوا، هذا اليوم لليّلة الماضية، إنّما أهل بطن نخلة»؛ نه ان عسکر بطن نخله. **«حيث رأوا الهلال قالوا: قد دخل الشهر الحرام».** سید دلیل ذکر این تنبیه ثالث را میفرمایند:

«و استدلّ بعض فضلاء المتأخّرين بهذه الرواية على عدم اعتبار الرؤية قبل الزوال»؛ که نقطه مقابل فتوای سید است. سید فرمودند رؤیت قبل از زوال مجزی است. اما بعض فضلا متاخرین در نقطه مقابل فرمودهاند این روایت عمر بن یزید دال بر این است که رؤیت قبل از زوال فایدهای ندارد و برای آن روز نیست.

«قال: و وجه الدلالة أنّه يفهم منه أنّ الهلال إذا رئي فاليوم المستقبل»؛ وقتی هلال را دیدی قالوا قد دخل الشهر الحرام و امام هم فرمودند شب قبل از روز است. یعنی وقتی هلال را دیدند شب آتی، شب ماه است و روز آتی هم روز ماه است. چون حضرت فرمودند شب قبل از روز است. پس امروز دیگر هیچ میشود. **«و الليلة المستقبلة أوّل الشهر، و أنّ اليوم تابع لليّلة الماضية. و هو كما ترى».**

تطبیق «بعض فضلاء المتاخرین» بر صاحب وسائل

خب حالا این «بعض فضلاء المتاخرین» چه کسانی هستند؟ عرض کردم تعلیقه صاحب وسائل در چاپ اسلامیه نیامده است. اما در چاپ آل البیت تعلیقه ای از جناب صاحب وسائل آمده است. تا اندازهای که گشتم در جای دیگری پیدا نکردم. مانعی هم ندارد که سید برای صاحب وسائل تعبیری به «فضلاء المتاخرین» کردهاند. این بهخاطر تعلیقه ایشان است. آن در متن وسائل نیامده است. میدانید صاحب وسائل در متن وسائل خیلی توضیح میدهند و حمل هایی را ذکر میکنند. صاحب وسائل اینها را زیاد دارند. اما این چیزی که سید نقل میکنند در متن وسائل نیامده و در چاپ اسلامیه هم نیست. در تعلیقه آمده که شاید در بعضی از نسخهها بوده است. در چاپ آل البیت آمده است. جلد دهم، صفحه دویست و هشتاد این تعلیقه آمده است. اما در جلد هفتم چاپ اسلامیه، صفحه دویست و دو نیامده است.

شاگرد: ثابت است که صاحب وسائل تعلیقه های این چنینی داشته باشند؟

استاد: بله، خیلی مرسوم بوده است. بسیاری از علماء سابق این حواشی را داشتهاند. رسم بسیار متداولی بوده است.

شاگرد: گمان کردم که اصلاً این تعلیقه های «منه» نیامده است.

استاد: نه، خصوص این تعلیقه را عرض کردم. این هم باید ببینیم وقتی آل البیت تحقیق میکردند از کدام نسخه وسائل بوده که این تعلیقه ذکر شده است. به نظرم در جلد اول وسائل

اسلامیه دارد که مرحوم علامه طباطبایی فرمودهاند این وسائل را با خط خود صاحب وسائل تطبیق دادهایم و چاپ کردهایم. اما توضیحات چاپ آل البیت را مراجعه نکردهام.

سه احتمال در روایت اهل بطن نخله

خب نکته در این است که مفاد این حدیث چیست و استدلال صاحب وسائل به چه چیزی بر می‌گردد.

شاگرد: در مقدمه آقای غفوری دارد که: «العرض و المقابله علی النسخ الخطوطه المصححه المقروئه علی الاعاظم المزدانه بخطوطهم کالعلامة المجلسی و الشیخ محمد الحر العاملی و غیره من الاعلام رضوان الله علیهم». این چاپ اسلامیه است.

استاد: به نظرم خود علامه[1] به قلم خودشان دارند ای آشیخ عبدالرحیم شیرازی از علامه نقل کرده‌اند.

ببینید ذیل آیه شریفه «يَسْأَلُونَكَ عَنِ الشَّهْرِ الْحَرَامِ قِتَالٍ فِيهِ»[2]. سؤال نسبت به کاری بود که آن عسکر انجام داده بودند. «ان اهل بطن نخله» که امام علیه‌السلام فرمودند و مغیریه را تکذیب کردند، ناظر به آن جریان است. در آن جریان سه قول بود. قول اول برای ابن اسحاق بود که گفت آخرین روز ماه رجب بود. قول دوم برای سُدی بود. او می‌گفت آخرین روز ماه جمادی الآخره بود. قول سوم را که قرطبی نقل کرده بود برای ابن عباس بود. گفت روز آخر ماه جمادی الآخره شب شده بود. هلال را هم دیده بودند. ولی آنها گفتند هنوز آفتاب طلوع نکرده است. لذا فردا ماه حرام داخل می‌شود. در آن جلساتی که مباحثه کردیم، قول ابن عباس موافق با این روایت کافی شریف بود. چون حضرت می‌فرمایند «ان اهل بطن نخله». عسکر که می‌خواست اغاره کنند. عسکر بطن نخله که آن جا بودند شب اغاره کردند. نه روز سی ام. کما اینکه قول ابن اسحاق هم معنا نداشت؛ با اینکه قرطبی گفت «وهو الاشهر». او گفت آخر ماه رجب بود. این هم جور در نمی‌آید. تنها چیزی که جور در می‌آمد این احتمال بود. لذا امام فرمودند چرا آیه هم حرف آنها را تأیید کرد. نگفت هنوز که ماه نشده بود! بلکه آیه دارد «عن الشهر الحرام قتال فیه»، پس شهر حرام بود. امام فرمودند «اهل بطن نخله» که به این اغاره کنندگان ایراد گرفتند...، البته بین خودشان هم اختلاف بود و عده‌ای داد و فریاد کردند که چرا این کار را می‌کنید؟! اینجا بود که امام فرمودند اهل بطن نخله، یعنی همان عرف آن جا، «اذا رأوا الهلال قالوا قد دخل شهر الحرام»؛ هلال را دیدیم. شب هم مقدم بر روز است. لذا این شب شب ماه حرام است. لذا شما حق ندارید اغاره کنید و بگویید هنوز خورشید طلوع نکرده است. این مفاد روایت بود. تا اینجا خلاصه بحث‌های قبلی بود.

شاگرد: یعنی چه شبی بوده است؟

استاد: روز آخر ماه جمادی ماه را دیده بودند، شبش. این حدیث با این جور درمی آید. من احتمالی را عرض می‌کنم که در ذهنم بیشتر اولویت پیدا کرد. یعنی این روایت موافق قول ابن عباس است. با اغاره هم مناسب است. چون لشگر روز اغاره نمی‌کند. کسانی که اغاره کردند، در شب بود. شب حمله می‌کردند. نه اینکه در روز بروند.

[1] وسائل الشيعة،المقدمة، 99 ؛ «فقد اعتمد المحققان في تصحيح نسختهما على نسخة العلامة الطباطبائي- صاحب تفسير الميزان- الذي طابقها على نسخة سماحة الشيخ محمد الخمايسي، و الذي طابقها بدوره مع نسخة المؤلف الشيخ الحر العاملي».

[2] البقرة ٢١٧

توثیق حمید به زیاد و علی بن حسن طاطری

چیزی که در این چند لحظه میخواهم عرض کنم، راجع به اصل سند است. ببینید در این سند که نُه روایت پشت سر هم بود. عمر بن یزید که ای عمر بن یزید ِموثق است، ای کسی است که به توثیق عمومی موثق است. قبل از ابان، حمید بن زیاد است. حمید بن زیاد از مشایخی است که واقفی است. اما بسیار کثیر الحدیث است. قبلاً هم عرض کردم در کافی شریف از حمید بن زیاد چهارصد و سی و پنج روایت دارد. این تعداد بالایی است. در سال سیصد و ده هم زنده بوده است. ظاهراً مرحوم نجاشی دارند که در سیصد و ده وفات کرده است ولو در بعضی کلمات سیصد و بیست هم آمده است. ولی سیصد و ده وفات کرده است. مرحوم کلینی سیصد و بیست و نه وفات کردهاند. یعنی با این فاصله وفات، معلوم میشود که از مشایخ معروف عراق بوده و خود مرحوم کلینی این تعداد بالا روایت از او نقل میکند و با او معاصر بوده است. دیگری علی بن حسن طاطری است. طاطر پیراهنی بوده که معامله میکرده است. محمد بن زیاد هم که ابن ابی عمیر است. راجع به واقفیه نکتهای را عرض کنم.

واقفی متعصب و واقفی ظاهری

واقفیه طیف های مفصل تری دارند که با فطحیه تفاوت دارند. این جور نیست هر کسی واقفی است، بخواهید آن احتمالات ساختارشکنانه را پررنگ کنید. یعنی واقعاً در میان واقفیه کسانی بودند که متعصب بودند. تعصب واقعی داشتند. اما احتمال اینکه در میان آنها بهخاطر شرائطی –البته باید خیلی بیشتر تفحص کنیم تا آن شرائط به دستمان بیاید- صورتا واقفی بودند اما خودش و خواص میدانستند که بهخاطر مصلحتی واقفی است اما واقعاً واقفی نیست. همین حمید بن زیاد به نظرم از خود امام رضا علیهالسلام روایت دارد.

ترحم امام رضا علیه‌السلام برای حمزة بن بزیع

چیزی که می‌خواهم عرض کنم، این است: یکی از کسانی که به‌عنوان واقفیه نام برده شده، حمزة بن بزیع است. در کشی روایت جالبی هست. می‌گوید وقتی اسم حمزة آمد امام رضا علیه‌السلام فرمودند رحمه الله. راوی می‌گوید ای‌بن رسول الله! انه وقف . او شما را به‌عنوان امام قبول ندارد، شما می‌گویید رحمه الله؟! حضرت برای بار دوم فرمودند: رحمه الله و بعد از درنگی فرمودند: «من جحد حقی کمن جحد حق ابائی»[1]. یعنی کسی واقفی باشد تمام است! اصل وقف را رد کردند. اما اسم نبردند که خلاصه این حمزة بن بزیع چه می‌شود! دوبار خودشان فرمودند رحمه الله، اما او چه می‌شود؟! احتمال دارد که به علم امامت می‌دانستند که در وقت وفات توبه کرده است. این احتمال دم دستی است. خب مانعی هم ندارد. ولی اینکه حضرت در وقت وفات به دادش برسند و مؤمن برود، با اینکه حضرت بین بدنه شیعه رحمه الله بگویند، دور به ذهن می‌رسد. احتمال قوی‌تر این است که حضرت می‌خواهند اشاره کنند به اینکه تلقی شما از وقف او درست نیست. عباراتی به این صورت میان اصحاب معصومین زیاد است.

---

[1] إختيار معرفة الرجال المعروف بـ رجال الكشي ویسندہ : الشيخ الطوسي جلد : ۱ صفحہ : ۶۱۵ « رَوَى أَصْحَابُنَا عَنِ الْفَضْلِ بْنِ كَثِيرٍ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ عَبْدِ الْغَفَّارِ الْمَكْفُوفِ، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ الْحُسَيْنِ[3] بْنِ صَالِحٍ الْخَثْعَمِيِّ قَالَ: ذُكِرَ بَيْنَ يَدَيْ أَبِي الْحَسَنِ الرِّضَا (ع) حَمْزَةُ بْنُ بَزِيعٍ فَتَرَحَّمَ عَلَيْهِ فَقِيلَ لَهُ إِنَّهُ كَانَ يَقُولُ بِمُوسَى وَ يَقِفُ عَلَيْهِ! فَتَرَحَّمَ عَلَيْهِ سَاعَةً ثُمَّ قَالَ: مَنْ جَحَدَ حَقِّي كَمَنْ جَحَدَ حَقَّ آبَائِي».

عبارت دو پهلوی معصومین و رویکرد ایشان در مواجه با محکمات

از خاطرات من از توحید صدوق است. وقتی به این عبارت رسیدم فوری دیدم عبارت دو پهلو است. برایم جالب بود. در بحارالانوار دیدم هم دو پهلو بودن را علامه مجلسی توضیح داده‌اند. عبارت این بود: می‌گویی به حضرت عرض کردم هشام بن سالم «یقول بالصوره» و هشام بن حکم «یقول بالجسم»! اینها اصحاب شما هستند، شما چه می‌گویید؟! الآن هم در کتاب‌های اهل‌سنت که در در شیعه مینویسند مفصل می‌آورند. به‌عنوان کسانی می‌گویند که فرقه درست کرده‌اند. حضرت چه فرمودند؟ فرمودند: خدای متعال نه جسم و نه صورت است. ابتداء فرمودند: «لیس القول ما قال الهشامان»[1]. تعبیر امام را نگاه کنید. مخاطب چه فهمید؟ برداشت کرد که اعتقادشان این است و این را می‌گویند. چون فضا هم یک ساخت یافته اجتماعی است، لذا معصومین این کارها را نمی کردند. از لطائف معصومین است. حضرت فرمودند «لیس القول ما قال الهشامان». او فهمید که یعنی «لیس القول الحق المطابق للواقع ما قال الهشامان». یعنی پس آن چه که هشامان گفتند حق نیست. مطابق با واقع نیست. اما عبارت می‌تواند به این معنا باشد: «لیس القول الذی نسبته الیهما ما قال الهشامان». این عبارت کامل‌ًعبارت دو پهلو است. یعنی چرا چیزهایی که نفهمیدی و جا نگرفته را به اینها نسبت می‌دهید؟! اما وقتی چیزهایی جا گرفته بود، مقتضای حکمت و حال چیست؟ ما میخ آن اعتقادات حقه را می‌کوبیم. نه میخ دفاع از هشامان. هشامان می‌خواستند مواظبت کاری کنند که اینها برایشان نیاید. وقتی آدم همین جوری حرف می‌زند و مطالب ثقیله را برای مردم باز می‌گوید، خب مردم هم از این حرف‌ها می‌زنند. حالا امام سینه سپر کنند و از هشام دفاع کند که خوب صحبت نکرده؟! خب خودش نباید می‌کرد.

حاج آقا می‌فرمودند آقای نائینی نقل می‌کردند که آقایی به اندرونی میرزای بزرگ در سامرا رفت. خب برای آن شخص جریانی پیش آمده بود. فاضل بود. اما جریان معروفی است که نوعا ًهمه شنیده‌ای. به میرزا عرض کرد که آقا به داد من برسید. همه چیز من بر باد رفت. یعنی در این جریانی که پیش آمده از من دفاع کنید. آقای نائینی فرمودند که میرزا به ایشان گفت تقصیر خودت است. زبانت باز است و همه چیز را گفتی، حالا که به اینجا رسیده من میرزا بیایم سینه سپر کنم برای دفاع از تو؟! اول که حرف میزدی خوب بود فکرش را می‌کردی. نه این‌که الآن که به اینجا رسیده بخواهی من از تو دفاع کنم. این مهم است. شواهدی هم دارد. خودش مقاله می‌شود؛ جایی که معصومین علیهم السلام می‌خواستند میخ یک مطلبی که بین شیعه باید به‌عنوان عقیده اهل البیت باشد و از محکمات مرام اهل البیت بماند، اصلا ًمالحظه افراد در اینجا نبود. هر کسی هر چه گفته، خودش مسئول گفته خودش است. آن چه که بین بدنه شیعه به‌عنوان محکمات عقائد اهل البیت می‌کوبیم این است که «لا جسم و لا صوره». خدای متعال نه صورت است و نه جسم است. این جز محکمات مطالب اعتقادی شیعه است. اما حالا هشام چه؟ «لیس القول ما قال الهشامان». حضرت عباراتی می‌آورند تا هر کسی به اندازه فضای بعدی و تحقیق و دقائق بحث، این دو وجه را داشته باشد.

[1] التوحيد (للصدوق) ؛ ؛ ص٩٧

اشتباه علامه در حمزة بن بزیع در کتاب خلاصه

بنابراین حمزة بن بزیع از اینها است. این نکته را هم عرض کنم؛ مرحوم علامه در خلاصه، در مورد حمزة بن بزیع فرموده‌اند: «من صالحی هذه الطائفه». علامه در اینجا عبارت نجاشی را آورده‌اند. اما به گمانم اینجا یک چیزی شده است. ایشان مطلبی که نجاشی راجع به محمد بن اسماعیل بن بزیع را در خلاصه آورده و این خوب است. یعنی علامه ذیل محمد بن اسماعیل بن بزیع عبارت را به خود محمد زده‌اند و درست هم بوده. اما وقتی راجع به حمزة بن بزیع صحبت فرموده‌اند، عبارت نجاشی «من صالحی هذه الطائفه» را به او زده‌اند، درحالی‌که این تعبیر وصف محمد بن اسماعیل بن بزیع است. ولو پشت سر حمزه آمده است. عبارتش این است:

> **محمد بن إسماعيل بن بزيع؛ أبو جعفر مولى المنصور أبي جعفر ، وولد بزيع بيت ، منهم حمزة بن بزيع. كان من صالحي هذه الطائفة وثقاتهم ، كثير العلم[1]**

« وولد بزيع بيت»؛ خیلی ها این «بیت» را ثلاث خوانده‌اند. ولی ظاهراً «بیت» اولی است. «منهم حمزة بن بزيع. كان من صالحي هذه الطائفة وثقاتهم»؛ علامه از اینجا فرموده‌اند که «حمزة بن بزیع من صالحی هذه الطائفه». و حال اینکه اصلاً منظور نجاشی این نیست. «منهم حمزة بن بزیع» تمام. «کان» یعنی «کان محمد بن اسماعیل». این رسم نجاشی است. لذا خود علامه وقتی محمد بن بزیع را فرمودند «کان» را به خود محمد زدند. اما نمی‌دانم آن جا چه شده است. لذا معلوم باشد که «کان» برای محمد بن بزیع نیست. علی ای حال این روایت را در کشی داریم که حضرت فرمودند «رحمه الله»، ولی بین شیعه و مخاطبین حضرت معروف «وقف علی موسی بن جعفر» بود. یعنی شیعه حمزة بن بزیع را جزء واقفه می‌دانستند.

شاگرد: بردار عبد الله بن احمد نهیک ملقب به «دحمان»[2] است. این همان «دهقان» نیست؟!

استاد: ببینید «دهقان» وصف حمید بن زیاد هست. حمید بن زیاد در اول سند، دهقان دارد. صحبت سر شیخ او است؛ ابن نهیک است.

شاگرد: راجع به بردار عبدالله بن احمد نهیک، لقب «دحمان» آمده که ظاهراً تصحیف «دهقان» باشد.

استاد: نکته خوبی است.

والحمد لله رب العالمین

[1] رجال النجاشي نويسنده : النجاشي، أبو العبّاس جلد : 1 صفحه : ۳۳۰

[2] هامان صفحه : ۲۳۶